

تحلیلی انتقادی بر روایت فتوای شریح قاضی بر قتل امام حسین علیه السلام

محسن رفعت*

چکیده

صدور جواز قتل امام حسین علیه السلام با فتوای یکی از شخصیت‌های مشهور تاریخی یعنی شریح قاضی یکی از مشهورات عاشورایی به‌شمار می‌رود. اهمیت تحلیل این گزارش تاریخی - روایی از آن‌روست که رخداد سترگ عاشورا به‌صدور فتوایی وابسته شده و از دیگر عوامل آن چشم پوشیده شده است. نخستین منابع ناقل این گزارش، دو کتاب روایی شیعی با رویکرد منقبت‌نگارانه است؛ کتاب‌های *ثمرات الأنوار* و *مزامیر الأولیاء* سید محمدباقر موسوی اصفهانی و نیز *تذکره الشهداء* میرزا حبیب شریف کاشانی که با ادبیاتی فخیم آن را شرح و بسط داده‌اند. مجموع یافته‌ها نشان می‌دهد شخصیت و عملکرد ضعیف و محتاطانه شریح سبب شهرت این گزارش شده، حال آنکه نقد متنی گزارش مذکور چنین می‌نمایاند که صدور چنین فتوایی از شریح قاضی ثابت نیست و بنا بر ادله متعدد، محل اشکال و مناقشه است. هدف این مقاله که با رویکردی تحلیلی - انتقادی سامان یافته است صرفاً پالودن اتهام چنین وضعی از دامان شریح قاضی نیست، بلکه چنین گزارشی به‌منابه بررسی یک انگاره، مورد تحلیل واقع شده است. از این‌رو می‌کوشد پس از اعتبارسنجی گونه‌های روایی موجود و تحلیل منابع، به نقد متنی و قرائن پیرامونی آن بپردازد و با ادله متقن تاریخی - روایی این گزارش را در سنجه نقد نهد. یافته‌ها نشان می‌دهد علی‌رغم وجود تناقضات و تعارضات متعدد، کاربرد اصطلاح فتوا، دارای پیشینه‌ای مربوط به دوره زندگانی امام حسین علیه السلام نبوده و محتوا و نوع ادبیات این فتوا با ادبیات سده اول هجری تناسبی ندارد.

واژگان کلیدی

فتوای شریح قاضی، قتل امام حسین علیه السلام، *ثمرات الأنوار*، موسوی اصفهانی، *تذکره الشهداء*، شریف کاشانی.

*. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه حضرت معصومه علیها السلام و مدرس دروس معارف اسلامی.

mohsenrafaat@hmu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۷/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۱۴

طرح مسئله

واقعۀ کربلا که در سال شصت و یک هجری به وقوع پیوست، به جهت اهمیت ویژه رخداد، اخبار و گزارش‌های متعددی از خود بر جای گذاشت. این امر طبیعی است که هر اندازه واقعۀ ای از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، گزارش‌های آن تحت تأثیر حب و بغض‌های شدیدتری قرار می‌گیرد، لذا ضرورت توجه به آنها دوچندان است. در میان این گزارش‌ها تحلیل نقش شخصیت‌های کوفی و غیر آن در به ثمرنشدن حادثۀ عاشورا نیز حائز اهمیت است. یکی از این افراد شریح قاضی است که در برگ‌هایی از تاریخ عاشورا اثراتی از خود بر جای گذاشته است. اما از مهم‌ترین ابهامات مربوط به نقش شریح در جریان نهضت کربلا این است که فتوای شریح قاضی، مبنی بر وجوب جهاد با امام حسین علیه السلام چه مستند و پیشینه‌ای دارد؟ و بر فرض وجود مستند، تا چه میزان قابل اعتماد است؟ به نظر می‌رسد یافتن تاریخچه چنین مطلبی، پرده از این جریان برمی‌دارد. گرچه برخی برای اثبات چنین مطلبی شواهدی چون روحیه شخصی شریح و مواضع محتاطانه وی ذکر کرده‌اند،^۱ اما دلایل و قرائن متقن این شواهد را بر نمی‌تابد، حتی احتمالاتی مانند جعل امضای شریح را از سوی ابن زیاد منتفی می‌سازد.

هرچند این پژوهش از پیشینه عمومی در کتب تاریخی مربوط به مقاتل امام حسین علیه السلام برخوردار است، اما اکتشاف رویکردهای پژوهشگران، ارزیابی ادله آنها و ارائه نظریه‌ای جامع برای تحلیل این گزارش، مسئله اصلی این دانشوران نبوده است؛ به عنوان نمونه می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

۱. کتاب *شریح قاضی* اثر سیدعلی اکبر خدایی، نشر یافته در انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۲ ش.

۲. تلخیص کتاب فوق، مقاله‌ای است با عنوان: «شریح قاضی، زندگی‌نامه و عملکرد»، *نشریه تاریخ اسلام*،

شماره ۷، پاییز ۱۳۸۰ ش.

به نظر می‌رسد کتاب و مقاله فوق گزارش فتوای به قتل امام حسین علیه السلام را با توجیهاتی پذیرفته، گرچه به ادله مخالفان هم اشاراتی کرده است.

۳. کتاب *تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء علیه السلام* از محمدعلی قاضی طباطبایی، انتشارات

بنیاد علمی فرهنگی شهید آیت‌الله طباطبایی، ۱۳۹۰ ش.

۴. *مقتل جامع سیدالشهداء* از سید مهدی پیشوایی، انتشارات مؤسسه پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۲ ش.

۵. *دانشنامه امام حسین علیه السلام*، محمد محمدی ری‌شهری، دار الحدیث، ۱۳۹۳ ش.

در سه اثر اخیر ضمن اشاراتی بسیار کوتاه و نکاتی کلی، خلأهایی مانند عدم تکیه به نخستین قائل

۱. برای مطالعه بیشتر در زمینه شخصیت شریح قاضی، ر.ک: خدایی، *شریح قاضی*، ص ۹۰ - ۸۴.

گزارش، تحلیل نشانه‌های درون‌متنی آن، واگذار کردن قرائن موجود در روایات تاریخی و ... احساس می‌شود. از این رو در پژوهش‌های نشریافته، کتاب یا مقاله‌ای با محوریت پاسخ به مسائل مدنظر این پژوهش یافت نشد. در نتیجه تحقیق حاضر می‌کوشد تا ضمن یافتن نخستین منبع موجود از این روایت و نقد و بررسی آن، به تحلیل در بسامد و گونه‌های روایی بپردازد و در پایان متن آن را با ادله متعدد تاریخی – روایی واکاوی کرده و نویافته‌هایی را در این جهت تبیین و تشریح می‌کند.

بررسی تاریخیچه استناد به گزارش

با بررسی در کتب تاریخی و یا حتی حدیثی متقدم، نمی‌توان ردپایی از این گزارش را یافت؛ اما با مصدربابی و تتبع در کتب تاریخی، کلامی و یا حدیثی متأخر و موجود به‌نظر می‌رسد نخستین کسانی که این گزارش را در کتاب خویش نقل کرده‌اند سید محمدباقر موسوی اصفهانی متوفی ۱۳۳۵ هجری در کتاب *ثمرات الأنوار و مزامیر الأولیاء*^۱، میرزا حبیب شریف کاشانی متوفی قرن چهاردهم در سال ۱۳۴۰ هجری در کتاب *تذکرة الشهداء*^۲ که به دلیل عدم اطلاع دقیق از کیفیت و تاریخیچه تقدّم نگارش این سه کتاب بر یکدیگر نمی‌توان نخستین قائل این گزارش را تشخیص داد. کسانی دیگر نیز مانند میرزا حسن بن سید محمد حسینی یزدی حائری ملقب به اشرف الواعظین و متوفی ۱۳۴۰ شمسی^۳ در کتاب *جوهر الکلام فی سوانح الأيام* به نقل از موسوی اصفهانی آن را در کتاب خود ثبت کرده است.^۴ به هر حال و البته این خبر می‌تواند در عهد قاجار به اشتها رسید و در لسان توده مردم جای گرفته است. صاحب *مزامیر الأولیاء* که به نظر هم عصر ملاحیب شریف کاشانی بوده این مطلب طولانی را به تاریخ پیوست داده است، اما به‌طور دقیق مشخص نیست کدام‌یک این مطلب را نقل کرده‌اند، کاشانی از اصفهانی یا اصفهانی از کاشانی؟!

البته این نقل را در تعلیقات ترجمه کتاب *الالفین* علامه حلی (متوفی ۷۲۶ هجری) نیز می‌یابیم، اما در متن کتاب *الالفین* و نسخه‌های چاپی مورد مراجعه این تحقیق چنین گزارشی ثبت نشده است. تنها جعفر وجدانی مترجم این کتاب است که در سال ۱۳۵۳ شمسی آن را ترجمه کرده است^۵ و در بخشی از

۱. موسوی اصفهانی، *ثمرات الأنوار*، ص ۱۳۶ - ۱۳۵.

۲. قاضی طباطبایی، *تحقیق درباره اول اربعین حضرت سید الشهداء*، ص ۶۵ - ۶۱؛ شریف کاشانی، *تذکرة الشهداء*، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۲.

۳. مرسلوند، *زندگینامه رجال و مشاهیر ایران*، ص ۱۱۱.

۴. اشرف الواعظین، *جوهر الکلام*، ج ۱، ص ۸۸.

۵. ر. ک: استادی، «کتاب الفین علامه حلی و نقد ترجمه‌های آن»، آینه پژوهش، سال ۲۴، ش ۱۲۹، ص ۵۵.

تعلیقات کتاب که خود به *الألمین* افزوده، به فتوای شریح تصریح کرده است^۱ که البته به نظر می‌رسد تلخیصی از دو کتاب فوق باشد.

اعتبارسنجی گزارش‌ها

در صورتی منظومه‌ای سازمان‌یافته از گزارش قابل دستیابی است که بتوان با منبع‌شناسی و توجه به بسامد و گونه‌های روایی، به گزاره‌های مبنایی اعتبارسنجی قرینه‌محور در کنار مبنای اعتبارسنجی راوی محور دست یافت. تحقیق پیش‌رو با تکیه بر این مؤلفه‌ها به اعتبارسنجی و تحلیلی جامع در این خصوص پرداخته است:

۱. بسامد و گونه‌های روایی

چنان که گفته شد گزارش فتوای به قتل امام در منابعی هم عرض ثبت شده است که بررسی گونه‌های آن ضروری به نظر می‌رسد:

یک. ثمرات الأنوار و مزامیر الأولیاء موسوی اصفهانی

از زندگانی محمدباقر بن حسین موسوی اصفهانی اطلاعاتی در دست نیست، تنها سال وفات او را ۱۳۳۵ هجری دانسته‌اند و اینکه دو کتاب از وی برشمرده‌اند، یکی در زمینه اصول فقه^۲ و دیگری در موضوع مواعظ و مصائب که به *ثمرات الأنوار* و *مزامیر الأولیاء* شهره است.^۳ از کتاب *مزامیر الأولیاء* نسخه خطی در دست است که البته هنوز به تحقیق و چاپ نرسیده است. کتابی در باب موعظه و مصیبت به صورت مجلس محور که گفته‌های دیگرمنابع را گاه تحریف کرده و خود در نحوه ارائه گزارش‌های تحریفی پیش‌قدم است، چرا که فارغ از هر تلاش علمی سبک نگارش کتاب، سبک واعظانه (مجلس‌نگاری) و عوام‌پسند می‌نماید،^۴ قاضی طباطبایی نیز به شدت گزارش منبرگونه این کتاب را تخطئه می‌کند^۵ و حتی آن را ناقل نخستین فتوای شریح تا زمان خویش معرفی کرده است.^۶ به‌عنوان نمونه، اصفهانی در جایگاهی از قول مسعودی در *مروج الذهب* شمار سپاه امام در بدو ورود به کربلا را

۱. حلی، *الألمین*، ص ۱۰۰۴ - ۱۰۰۳.

۲. آقابزرگ‌تهرانی، *الذریعة*، ج ۱۵، ص ۲۱۳.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۳۲۶.

۴. برای مطالعه بیشتر، ر. ک: عسکری و رفعت، «بازخوانی و رآسیب‌شناسی گونه‌ها و سبک‌های مقاتل امام حسین (ع)».

فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ش ۳۸، ص ۶۵ - ۶۲.

۵. قاضی طباطبایی، *تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء*، ص ۵۹، ۶۱ و ۸۰۸.

۶. همان، ص ۶۱.

هزار نفر دانسته،^۱ حال آنکه مسعودی این تعداد را پانصد سواره ضبط کرده است.^۲ بدیهی است امکان توجیه تصحیف «ألف» به «خمسائة» حداقل در نسخه امروزی و موجود از *مروج الذهب* وجود ندارد. اما گزارش مربوط به شریح را در این کتاب به تفصیل چنین می‌خوانیم:

شریح قاضی را که از زمان ابوبکر و عمر تاکنون در کوفه مشغول قضاوت بود و مردم به او وثوق تام داشتند احضار نموده؛ وقتی آن اوقات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواست شریح را از قضاوت معزول کند اهل کوفه از جهت اخلاصی که به شریح قاضی داشتند اجماع کرده هلهله کردند صدای واعمر! بلند کردند حضرت لابد شده او را در قضاوت باقی گذاشت، و الحاصل همین که شریح حاضر شد، ابن‌زیاد امر کرد که فتوای قتل سیدالشهداء علیه السلام را بنویسد، آن حرام‌زاده ابا کرد که سهل است از روی غیظ و غضب قلمدان خود را بر سر خود زده، سر خود را شکست که من کجا فتوای قتل فرزند پیغمبر کجا؟! و برخاست به منزل خود رفت، عبیدالله لعین چون شب شد چند بدره زر از برای او فرستاد، چون صبح شد شریح ملعون آمده به منزل ابن‌زیاد ملعون، آن بیدین [ابی‌یذین] برخاست احترام زیاد نمود به آن ملعون، باز عبیدالله در گفتگو در باب فتوای آن ملعون گشود، شریح گفت: من شب خیلی تأمل کردم، قتل حسین بن علی علیه السلام را واجب دیدم، زیرا که به امام زمان خروج نموده و بنای فساد دارد و دفع مفسد و خارجی لازم است، پس آن ملعون برداشت فتوای قتل فرزند فاطمه را نوشت به این مضمون: لقد ثبت و حَقَّ عندی أنَّ الحسین بن علی علیهما السلام خرج علی امام المسلمین و امیر المؤمنین یزید بن معاویه - لعنهما الله - فیجب علی كافة الناس دفعه وقتله. شریح قاضی ملعون همین فتوای ناحق را نوشت، سبب و اسباب جرئت عوام الناس در دنباله کوفه شد، بر قتل حضرت سیدالشهداء و اولاد و اصحاب آن حضرت، حتی این فتوای ناحق را عمر سعد برداشته آورد در کربلا میان صفوف لشکر خواندند، مردم خطاب آن ملعون را دیدند اعتماد کردند که قتل فرزند رسول خدا در مذهب اسلام واجب است. عجب است از شقاوت و قساوت این لعین القضاة حرام‌زاده که اهل کوفه تماماً حتی شمر و عمر سعد و یزید بن معاویه بعد از قتل سیدالشهداء علیه السلام از عمل خود نادم و پشیمان شدند، اما این حرام‌زاده از فتوای ناحق خود نادم و پشیمان نشد، بلکه کراراً و مراً در ملاء عام می‌گفت: «خَرَجَ الحُسَيْنُ مِنْ حَدَّةٍ، قُتِلَ بِسَيْفِ جَدِّهِ النَّبِيِّ»: حسین از حدّ خود تجاوز کرد و کشته شد با شمشیر جدّ خود. و همین دیدن آن ملعون تا قیامت در حالت علماء سوء تأثیر کرده، اگر

۱. موسوی اصفهانی، *ثمرات الأنوار*، ص ۱۶۷.

۲. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۶۱.

در مسئله اشتباه نمائید یا عامداً به جهت اتباع هواوهوس فتوای ناحق بدهند تا جان دادند از قول بر نمی‌گردند، وقت که مختار وفادار به احضار شریح ملعون نمود فرموده: حرامزاده چرا فتوای ناحق بر قتل فرزند رسول خدا دادی؟ عذر آورد که مجبوراً از من فتوا گرفتند، فرمود: چرا حرامزاده دروغ می‌گویی؟ زیرا که بعد از وقعه کربلا چه مجبوریتی داشتی که در محافل و مجالس می‌گفتی خرج الحسین من حدّه الخ. پس فرمود آن حلال‌زاده، نجس حرامزاده را با ستور قصابی ریزه‌ریزه کردند تا به جهنم واصل شد. و الحاصل به فتوای این ملعون سی هزار به روایتی هفتاد هزار لشکر از کوفه بیرون آمد به کربلا «لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ شَامِيٌّ وَلَا بَصْرِيٌّ» در میان آنها یک نفر نه شامی بود و نه بصری بوده، علاوه بر اینها این‌قدر از اطراف عالم از شام و بصره و کرکوت^۱ و موصل و فارس و آذربایجان و خراسان و اعراب بیابان‌های عربستان جمعیت در کربلا حاضر شد عدد آنها را به غیر از خداوند عالم کسی نمی‌داند. حتی نوشته‌اند از دیزه خلیل تبریز به گاو سوار شدند رفته بودند که به جهت خیال دنیوی رفته بودند و از ترس این همه لشکر در شب عاشورا فرار کردند. نماند مگر اصحاب خاص آن حضرت که هر یک مثل و ماندی نداشتند در عالم.^۲

دو. تذکره الشهداء شریف کاشانی

کاشانی می‌گوید:

... و چون بترسید که مبدا جمعی از لشکر، از حرب فرزند فاطمه علیها السلام اندیشه نمایند و از جدّش شرمی کنند، تدبیری کرد و آن احکام جبت و طاغوت که در باب وجوب قتل آن زبده ناسوت، از اشقیای مفتیان و دنیاخواهان قاضیان کوفه، مانند شریح قاضی و اشباهش صادر نموده‌اند ... بر آن لشکر بخواندند و جمعی از این مفتیان بی‌ایمان بلکه به روایتی چهارصد نفر از ایشان نیز، حاضر جنگ بودند و مردم را بر قتل سبط پیغمبر تحریض می‌نمودند ... و مروی است که آن مفتیان، هیچ‌کدام شمشیر و نیزه به کار نبردند بلکه عصاها به جانب آن مظلوم انداختند.^۳

۲. نقد منابع و اسناد گزارش

منبع‌شناسی، علمی آلی و ابزاری است که به تبیین هر یک از کتاب‌های گزارش‌محور اعم از تاریخی یا

۱. چون میان دو شهر از شهرهای عراق قرار گرفته، گویا منظور مؤلف همان کرکوک عراق است.

۲. موسوی‌اصفهانی، *ثمرات الأنوار*، ص ۱۳۶ - ۱۳۵.

۳. شریف کاشانی، *تذکره الشهداء*، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۲.

تحلیلی انتقادی بر روایت فتوای شریح قاضی بر قتل امام حسین علیه السلام □ ۱۰۷

حدیثی می‌پردازد و سبک و شیوه نگارش هر کدام را با ذکر هدف آن تبیین می‌نماید. در ذیل منابع نخستین گزارش مورد بررسی قرار می‌گیرد:

سه. تحلیل و بررسی منابع منقبت‌نگار

الف) بنا بر گزارش آقابزرگ طهرانی موضوع کتاب *ثمرات الأنوار و مزامیر الأولیاء* موسوی اصفهانی موعظه و مصیبت است^۱ که گزارش‌های خود را بدون ذکر اسناد و منابع نقل می‌کند.^۲

کتاب بر پایه مجلس‌نگاری و اعطانه از پیامبر تا حضرت مهدی علیه السلام تنظیم شده است، از پیامبر تا امام حسین علیه السلام را در ۴۸ مجلس و در جلد اول سامان داده و مابقی اطلاعات را در جلد دوم شماره رها کرده است. به منابع خود کمتر اشاره کرده، اما متفردات روایی‌اش نیز درخور توجه است: نجات شهربانو به دست امام حسین علیه السلام؛^۳ قیس سلطانی هندی و یاری امام به او؛^۴ زنده بودن سرهای شهدای کربلا در کوه رضوی؛^۵ کتابت ششصد نامه کوفیان در یک روز؛^۶ کیفیت خروج امام حسین علیه السلام و کاروان اهل بیت به شیوه پادشاهان^۷ و ... رویکرد وی به عاشورا شبیه به رویکرد شریف کاشانی است که خواهد آمد.

ب) اما *تذکره الشهداء* از ملاحیب‌الله شریف کاشانی متوفی ۱۳۴۰ هجری از فقیهان پرکار قرن چهاردهم هجری در عصر قاجار است.^۸ در مورد او اطلاعات بیشتری در دست است. او فقیه و ادیب و از علمای اخلاق و عرفان است. وی از شرح‌حالی که خود به دست داده، سال ولادت خود را ۱۲۶۲ هجری گفته است.^۹ تخصص اصلی ملاحیب کاشانی، تحقیق در فقه و علوم وابسته به آن بوده؛ اما به دلیل شیفتگی به امام حسین علیه السلام، تاریخ مفصلی نیز در شرح حال شهیدان عاشورا نگاشت.

وی در این کتاب، از گونه‌های منابع قوی و ضعیف نقل کرده است و با وجود ردّ برخی اخبار از سوی وی، تعدادی از روایت‌های ضعیف، در کتاب باقی مانده است. این اخبار، پشتوانه تاریخی ندارند و قرائن دیگری در کنار آنها وجود ندارد. از این رو، همه گزارش‌های این کتاب، قابل اعتماد نیستند. نمونه‌هایی از

۱. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج ۲۰، ص ۳۲۶.

۲. متأسفانه به جهت عدم چاپ مناسب - چاپ سنگی قدیمی - که نشان از عدم التفات جامعه پژوهشگر به این کتاب است، امکان شناخت روش و سبک‌شناسی این کتاب میسر نشد.

۳. موسوی اصفهانی، *ثمرات الأنوار*، ص ۱۸۰.

۴. همان، ص ۱۴۱، ۱۸۱.

۵. همان، ص ۱۸۱.

۶. همان، ص ۲۲۴.

۷. همان، ص ۲۲۳.

۸. امین‌عاملی، *أعیان الشیعة*، ج ۴، ص ۵۵۹؛ حسینی جلالی، *فهرس التراث*، ج ۲، ص ۲۸۹ - ۲۸۸.

۹. سبحانی، *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۱۴، قسم ۱، ص ۱۷۲.

گزارش‌های متفرد و تأییدناشده این کتاب را می‌توان در صفحات متعددی مشاهده کرد. گفتنی است برخی از این اخبار، محال و یا خارق‌العاده نیستند؛ اما سند و منبع قابل اتکایی ندارند.^۱ مقتل منسوب به ابومخنف،^۲ امالی صدوق،^۳ الإرشاد،^۴ مناقب ابن شهرآشوب،^۵ روضة الشهداء^۶ و منتخب طریحی^۷ از جمله منابع اوست، از کتب اهل سنت استفاده نمی‌کند، اما تکیه وی بیشتر منابع شیعی، آن هم کتب متأخر است. وی در مورد نامه دختر مریض امام حسین علیه السلام به ایشان می‌گوید حکایتش معروف است، اگر چه بر مأخذ صحیحی برای این مطلب مطلع نشدم.^۸ با مراجعه به اسرار الشهادة دربندی، منبع به شهرت رسیدن این ماجرا قابل ردیابی است؛^۹ وی که بیشتر مطالب تحریفی خویش را از این کتاب نقل می‌کند به معروف بودن برخی حکایات نیز دقت نظر داشته است.

رویگرد کاشانی اما، همچون دربندی بیشتر آمیخته ساختن اخبار تاریخی با احساس عاطفه است. وی در بسیاری از موارد به نقل اخباری همت گماشته که اساس آن عاطفه است، حال که در منابع متقدم، اصل واقعه‌ها را به گونه‌ای دیگر می‌توان جست. تا حدی که خود در موضعی می‌نویسد: «دل شیعه از شنیدن این قصه کباب می‌شود و چاره‌ای جز گریستن ندارد»^{۱۰} نگاه او به حادثه عاشورا مانند کاشفی^{۱۱} و دربندی^{۱۲} است. باور او چنین است که شهادت امام حسین علیه السلام سبب عروج روحی شیعیان از نظر مرتبت و درجه است. اینکه امام به شهادت رسید تا از شیعیانش شفاعت طلبد نگاه انحصاری این تفکر است که تا امروزه وجود دارد، نگاهی که تلاش می‌کند با القای اخبار و وقایعی تاریخی بر پایه احساسات، مخاطب را به تحریک عاطفی وا دارد و از این طریق به شفاعت امام دست یازد.

القای این باور درباره هدف و فلسفه قیام عاشورا که امام حسین علیه السلام کشته شد تا با خونش، گناهان

۱. محمدی ری شهری، شهادت نامه امام حسین علیه السلام، ص ۴۶ - ۴۵.

۲. شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ج ۱، ص ۵۱۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۶۸.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۴۹ - ۶۹.

۵. همان، ج ۱، ص ۴۶۷.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۷۳، ۴۰۵ و ۴۴۶.

۷. همان، ج ۱، ص ۴۶۸.

۸. همان، ج ۲، ص ۷۸.

۹. دربندی، اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۱۴.

۱۰. شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ج ۲، ص ۴۰.

۱۱. ر. ک: رفعت و دیگران، بررسی و نقد روایت‌انکارها و گزاره‌های متفرد عاشورایی در روضة الشهداء کاشفی، ص ۲۸۲.

۱۲. ر. ک: رفعت و زبان، بررسی و نقد روایت‌انکارها و گزاره‌های متفرد عاشورایی در اسرار الشهادة ملا آقا فاضل دربندی، ص ۱۶۸ - ۱۶۴.

شیعیان بخشیده شود، از جمله القائاتی است که معتقدان آن بر این باورند که دوستان امام حسین علیه السلام با انجام هر معصیتی آرامش خاطر داشته باشند که حضرت در عالم ذرّ با خدا عهد کرده خوش کفاره گناهان محبان و شیعیانش خواهد بود. پیشینه چنین رویکردی را نیز باید در مقاتل عصر صفوی جست، شریف کاشانی گویا سردمدار چنین قرائتی است.^۱ وی معتقد است که آنچه مهم است این است که ما به امام نیازمندیم، چرا که او اسباب مغفرت و رفع درجه است، از این رو گریه افضل اعمال است برای رسیدن به این مطلب.^۲ در موضعی آورده که امام به اسب خویش می گوید: با تو عهد کردم که فردا نیز بر تو سوار شوم و گناهکاران امت را شفاعت نمایم.^۳ همچنین وی چنین القا می کند که امام به شهادت رسید تا از باب «أوفوا بالعقود» امتش را شفاعت کند^۴ که دربردارنده این نوع نگاه است که شهادت امام سبب خواهد شد تا گناهکاران به بهشت دست یازند. وجود چنین روایاتی است که کسانی مانند ریون فایرستون، شیعه را افرادی خرافی تصور کرده است، وی معتقد است که این باور یعنی ذبح حسین علیه السلام جهت بخشش گناه شیعیانش توسط شیعه متأخر ساخته و پرداخته شد.^۵

به هر حال راقم این سطور متفردات روایی شریف کاشانی در *تذکرة الشهداء* را پانزده روایت^۶ و نقل های تحریفی دیگرش که در منابع پیش از او قابل رصد و بازایی است، ۱۷۸ گزارش می داند که روی هم رفته ۱۹۳ مورد خواهد شد^۷ که شاید مهم ترین تفرد روایی و تاریخی او نقل فتوای شریح قاضی به قتل امام حسین علیه السلام است.^۸

۱. شریف کاشانی، *تذکرة الشهداء*، ج ۲، ص ۴۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۸۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۲۱.

5. Fireston, "merit, mimesis, and martyrdom: aspects of Shiite meta historical exegesis on Abraham's sacrifice in light of Jewish, Christian, and Sunni Muslim tradition", *Journal of the American Academy of Religion*, 1, p. 110 - 111.

۶. برخی از این متفردات عبارتند از: سخن گفتن سر مبارک امام با سلام بر فرزندانش (همان، ج ۱، ص ۵۷)؛ روایت حمید بن مسلم در مورد ام کلثوم و نحوه به روی طفل افتادنش ... (همان، ج ۱، ص ۵۳۴ - ۵۳۳)؛ گرفتن رکاب اسب امام توسط جبرئیل (همان، ج ۲، ص ۷۷)؛ انجام وصیت حضرت زهرا علیها السلام توسط حضرت زینب علیها السلام (همان، ج ۲، ص ۸۰ - ۷۹)؛ داستان قیس سلطانی هندی و یاری امام به او (همان، ج ۱، ص ۱۱۸)؛ یک رشته مروارید هدیه امام به فردی از لشکر ابن سعد (همان، ج ۲، ص ۱۱۹)؛ زدن نعل تازه بر اسبان و تازاندن آنها بر پیکرهای مطهر (همان، ج ۲، ص ۲۶۰)؛ نشان دادن پیراهن سوراخ سوراخ امام به اهل مدینه و نیز نمایاندن سپر خونین به ام البنین (همان، ج ۲، ص ۴۸۲ - ۴۸۳)؛ سه بار ناله زدن امام سجاده علیه السلام و فریاد مصیبت سر دادن از شام. (همان، ج ۲، ص ۳۶۳ - ۳۶۴)

۷. رفعت، *نقد و بررسی روایت انگاره ها و گزاردهای متفرد عاشورایی در تذکرة الشهداء میرزا حبیب شریف کاشانی*، ص ۹۳ - ۶۱.

۸. شریف کاشانی، *تذکرة الشهداء*، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۲.

۳. نقد متنی گزارش

مراد از «نقد متن» بررسی الفاظ و مفاهیم گزارش در جهت اطمینان از صدور و یا عدم صدور آن است که از بررسی های لغوی و ادبی تا بازکاوی فضاهای فرهنگی و اجتماعی زمان صدور گزارش را شامل می شود و این قبیل بررسی ها درباره صدور، همان است که به نقد متن یا نقد محتوایی اشتهاار یافته است.^۱ این روایت نیز با گزاردن تحلیل در بستر وقوع یافته خود انسجام منطقی خود را می یابد و صحت و سقم آن آشکار خواهد شد.

- تحلیل بر پایه داده ها و روایات تاریخی

بدین دلیل که هیچ گزارش و یا ردّ پایی از فتوای شریح قاضی بر شهادت امام حسین علیه السلام در منابع پیش از قرن سیزدهم یافت نمی شود، لذا ضرورت ایجاب می کند تا گزارش این دو مؤلف با در نظر گرفتن صدر و ذیل آن مورد تحلیل واقع شود تا کلیت و جزئیات آن در سنجه بررسی قرار گیرد و میزان صحت و سقم آن دریافت گردد. به نظر می رسد روایت مزبور بنابر تنها گزارشی که از دو مؤلف مذکور در دست است، با روایات تاریخی دیگر در تنافی است. از جمله ادله نقد روایی گزارش ها و روایات، تطبیق با دیگر گزارش هایی است که در موضوع مورد بحث نقل شده است. روایت مزبور از دو شخصیت مذکور با روایات تاریخی دیگر در تنافی است:

۱. قضاوت شریح در زمان ابوبکر

مطالعه و بررسی منابع از زندگانی قاضی شریح نشان می دهد که وی در دوره کوتاه خلافت ابوبکر نقشی اثرگذار در فضای اجتماعی و سیاسی حکومت بازی نکرده است. یکی از مهم ترین اتفاقات دوره دو ساله و اندی از حکومت ابوبکر، جنگ با اصحاب رده در سال های یازدهم و دوازدهم هجری بوده است،^۲ قبیله کنده که شریح از این قبیله به شمار می رفت^۳ در زمره همین اصحاب قرار داشتند و دشمنی و جنگ وی با ایشان عاملی برای کنار گذاشتن شخصیت های برجسته این قبیله شد.^۴ برخی عدم قضاوت شریح در دوره ابوبکر و عدم شهرت وی را دلیلی بر اعتراض به عمر به چرایی انتخاب او در منصب قضاوت دانسته اند،^۵ اما اساساً در این دوره کوتاه - به خاطر مشاغل متعددی که خلیفه در جهت سازماندهی اهداف حکومتی

۱. برای مطالعه بیشتر، ر. ک: مهریزی، «نقد متن (۱) (پیشینه تاریخی)»، *فصلنامه علوم حدیث*، ش ۲۶، ص ۳.

۲. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۱۰، ص ۵۸؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۳، ص ۲۲۵.

۳. برخی درباره انتساب وی به قبیله کنده قائل به اختلاف شده اند: ابن عبدالبر، *الإستیعاب*، ج ۲، ص ۷۰۱؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۲، ص ۳۶۵.

۴. ر. ک: واقدی، *کتاب الردة*، ص ۲۱۵ - ۱۶۷.

۵. ابن وکیع، *أخبار القضاة*، ج ۲، ص ۱۹۰.

خود پایه‌ریزی می‌کرد - فرصتی برای قضاوت و دیگر مناصب حکومتی وجود نداشت، ضمن اینکه خلیفه‌ای مانند ابوبکر هیچ بخشی از این منصب را به دیگری واگذار نمی‌کرد،^۱ اما این روند در دوره عمر بن خطاب تغییر کرد، وی مناصب دولتی را به افراد ناشناس واگذار می‌کرد و صحابی با سابقه را در مدینه به عنوان مشاوران خود حفظ می‌نمود^۲ و لذا در دوران وی شریح - به‌عنوان یکی از همین افراد - به عنوان قاضی کوفه بدانجا رهسپار شد،^۳ شهری جدیدالتأسیس در سال هفدهم هجری^۴ که می‌توانست در آنجا منصب جدیدش، قضاوت را آغاز کند.

۲. اعتراض مردم به امام علی علیه السلام، عامل ابقای شریح در منصب قضاوت

اصفهان‌ی معتقد است امام قصد عزل شریح داشت، اما مردم بالاتفاق و با اعتراض به صورت سردادن هلهله و فریاد استغاثه و اعمرای ایشان را وادار به ابقای شریح کردند.

منابع تاریخی چنین گزارش کرده اند که امیرمؤمنان علیه السلام با ورود خود به کوفه^۵ و یا پس از گذشت مدتی از خلافت خویش شریح را از قضاوت کوفه عزل کرد،^۶ اما پس از گذشت چند ماه مجدداً او را به سمت خویش بازگرداند.^۷ علت بازگرداندن شریح در گزارش‌های تاریخی تصریح نشده است؛ حتی برخی گزارش‌ها عملکرد ناصواب شریح در قضاوت را عاملی برای تبعید دوماهه وی^۸ از سوی امام دانسته‌اند.^۹ بنابر برداشتی که از گزارش‌ها می‌شود اصرار یا به‌پا کردن هیاهوی مردم دلیلی بر ابقای او نشده است و اصولاً روش امیرمؤمنان علیه السلام در عزل، نصب و یا ابقای کارگزاران خود چنین نبوده است،^{۱۰} بلکه خطا و یا اجتهاد ناصحیح وی^{۱۱} عاملی برای نارضایتی امام از او شد، ضمن اینکه امام با شرط عرضه احکام صادره وی بر ایشان، یعنی تحت نظارت مستقیم، او را به امر قضاوت گماشت.^{۱۲}

۱. ابن‌خلدون، *تاریخ ابن‌خلدون*، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲. ر. ک: مادلونگ، *جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله*، ص ۸۸.

۳. ابن‌وکیع، *أخبار القضاة*، ج ۲، ص ۱۹۱ - ۱۹۰؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۴، ص ۱۰۱؛ ابن‌اثیر، *الکامل*، ج ۲، ص ۵۶۲؛ ابن‌عبدالبر، *الإستیعاب*، ج ۲، ص ۷۰۱.

۴. دینوری، *الأخبار الطوال*، ص ۱۲۴ - ۱۲۳.

۵. ابن‌وکیع، *أخبار القضاة*، ج ۲، ص ۳۹۶.

۶. ابن‌عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۲۳، ص ۲۷.

۷. ابن‌خیاط، *تاریخ خلیفة*، ص ۱۲۱؛ ابن‌عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج ۲۳، ص ۲۷.

۸. ثقفی، *الغارات*، ج ۲، ص ۹۴۷.

۹. ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۴، ص ۹۹ - ۹۸؛ ج ۱۴، ص ۲۹.

۱۰. ر. ک: باقرپور، *معیارهای عزل و نصب مدیران از منظر امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه*.

۱۱. کلینی، *الکافی*، ج ۷، ص ۳۸۶ - ۳۸۵؛ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۳، ص ۱۱۰.

۱۲. کلینی، *الکافی*، ج ۷، ص ۴۰۷؛ ج ۳.

۳. خروج بر امام زمان

اصفهانی در گزارش خود از «خروج بر امام زمان» خود سخن به میان آورده است، این در حالی است که این اصطلاح به قرون اخیر باز می‌گردد؛ البته سابقه تاریخی استعمال اصطلاح «بغی» به معنای «تجاوز به باطل» یا «خروج»^۱ به حدیث پیامبر در مورد شهادت عمار بن یاسر به دست قاسطین در صفین باز می‌گردد، در واژه «الباغی» قابل پیگیری است. ایشان خطاب به وی فرمودند: «إِنَّكَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ»^۲ که این اصطلاح در لسان دیگر معصومان نیز راه یافت.^۳ بنابراین شهادت عمار به دست سپاه معاویه، که علیه امیرمؤمنان علیه السلام قیام و خروج کرده بودند شهادت به دست «فئته باغیة» تلقی می‌شود، یعنی ایشان گروهی هستند که بر امام مفترض الطاعة «خروج» و یا «شورش مسلحانه» کرده‌اند و این همان معنای اصطلاحی «بغی» است که فقهای شیعی با عنوان الخروج [الباغی] عن [طاعة] إمام [المسلمین] بدان تصریح کرده‌اند.^۴ نکته اینجاست اصطلاح «خروج بر امام زمان» که با لسان نگارنده و به سبک زبان حال بیان شده و یا تعبیر «لزوم دفع مُفسد و خارجی» عرفی به نظر می‌رسد و حتی اگر از نوشته‌ای عربی به فارسی برگردان شده، چنان که در ادامه متن فتوا را به عربی ثبت کرده: «خرج علي امام المسلمین و امیرالمؤمنین» بیانگر آن است که اصطلاح مربوط به قرن نخست نیست، بیفزاییم از آنجا که کتاب بر پایه مجلس‌نگاری و واعظانه سامان یافته نمی‌توان به عبارات وی به عنوان گزارشی مستند و جامع نگریست.

۴. صدور فتوا و جرئت یافتن مردمان بر جنگ با امام

آنچه از متن اصفهانی قابل برداشت و تفسیر است اینکه الزام شریح به صدور فتوا توسط ابن زیاد جرئت مردم کوفه را به همراه داشت و همین امر سبب شهادت امام حسین علیه السلام شد. اما اشکالی تاریخی بر این ادعا مترتب است:

وقتی دستور تعقیب، محاصره و «ممانعت از پیشروی بیشتر سپاه امام حسین علیه السلام به کوفه به کسی چون حرّ بن زیاد ریاحی داده شد،^۵ و حتی طبق منابع حدیثی و تاریخی سپاه حرّ بنا به دستور ابن زیاد سپاه

۱. فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۴۵۳؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲. منقری، وقعة صفین، ص ۳۲۴.

۳. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۸۰؛ مغربی، دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۶۳؛ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۶۰؛ ج ۲، ص ۵۷۵؛ همو، علل الشرائع، ج ۲، ص ۲۶؛ همو، معانی الأخبار، ص ۳۵.

۴. علم‌الهدی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۳۱۹؛ طوسی، الإقتصاد، ص ۳۱۵؛ همو، الخلاف، ج ۵، ص ۳۳۵؛ حلی، تحریر الأحکام، ج ۵، ص ۴۳۰؛ همو، منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۸۵؛ شهیدثانی، مسالک الأفهام، ج ۳، ص ۹۱؛ جواهری، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۲۲.

۵. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۱؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۸؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۷۷.

امام را در بیابانی بی حصار و بدون آب سوق داد،^۱ هدف ابن زیاد و فرماندهان اموی ممانعت از ورود امام به شهر کوفه بود، اما نقش مردم و تعامل شان با حکم شریح در این جبهه قابل بحث است، انگیزه کسانی که خود تقاضای حضور امام در کوفه را داشته با کدام هدف صورت پذیرفته که از بدو ورود ابن زیاد تا شهادت مسلم و نهایتاً دوم محرم موضعی انفعالی گرفته‌اند؟ اگر هدف خروج و قیام علیه یزید و دستگاه حاکم است که ممانعت ابن زیاد و توسل به هر امری بر طبق منطق ایشان معقولانه است، اما اگر صرفاً حل و فصل مشکلات میان عموم مردم با دستگاه خلافت است تقاضای صدور فتوا وجهی ندارد! مگر اینکه توجیه شود امویان به دنبال پیشگیری از خطرات احتمالی و شکستن حرمت و مقبولیت امام در نزد کوفیان بودند تا مبادا کوفه علیه ایشان قیامی سهمگین به پا کند که مجدداً احتمال نخست متصور خواهد شد. اما آیا فتوای کسی مانند شریح این حرمت را می‌شکند؟ باید پاسخ داد همان گونه که جمع استشهادهای مجعول و یا حتی غیرمجموع^۲ به نام شریح و دیگران برای حکم به قتل حجر بن عدی در زمان معاویه مؤثر واقع شد^۳ در مورد امام حسین علیه السلام با اندکی تأنی بیشتری نیز می‌توانست رخ دهد، منتها با فراهم ساختن مقدماتی مفصل‌تر؛ چون شخصیت امام با حجر بن عدی و یارانش در میان کوفیان متفاوت تر بود. به هر جهت اگر از سوی دستگاه حاکمه حکم به خارجی بودن امام داده شود، چون عوام تحت تبلیغات قدرت رسانه می‌توانند از نظر و تصمیم پیشین خود بازگردند، پس چرا به فتوای شریح جامه عمل نپوشانند؟! منتها حکم‌دهنده باید به پیامدهای حکم خویش ملتزم باشد. مردم اما، در فاصله شهادت مسلم در یوم الترویبه^۴ تا دوم محرم که امام تصمیم به فرود اجباری در کربلا گرفت،^۵ به امام به‌عنوان فردی خارجی نمی‌نگرند، بلکه به خاطر شرایطی خاص و مصلحت مفسده‌انگیزی که خود را در آن می‌دیدند در سلک امویان حضور می‌یابند. لذا بر فرض صدور چنین حکمی حضور عامه به خاطر آن نبوده است که به تبع آن بر جنگ با امام جرئت یابند. به نظر می‌رسد اطلاق خارجی به امام پس از رخداد عاشورا

۱. رازی، *تجارب الأمم*، ج ۲، ص ۶۷؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۴، ص ۵۲؛ مفید، *الإرشاد*، ج ۲، ص ۸۸۳؛ فتال نیشابوری، *روضة الواعظین*، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۰۰؛ بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۳۸۰؛ ابن اعثم، *الفتوح*، ج ۵، ص ۷۹؛ اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۱۱۱؛ مفید، *الإرشاد*، ج ۲، ص ۷۷.

۳. در ادامه نکاتی ذکر خواهد شد.

۴. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۲۷۰.

۵. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۶۰؛ دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۲۴۳ - ۲۴۲؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۳۸۱؛ ابومخنف کوفی، *وقعة الطف*، ص ۱۴۵؛ مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۶۰.

۶. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۰۹؛ ابن اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۵، ص ۸۳؛ مفید، *الإرشاد*، ج ۲، ص ۸۴؛ فتال نیشابوری، *روضة الواعظین*، ص ۲۲؛ طبرسی، *اعلام الوری*، ص ۲۳۴؛ ابن نما، *مثیر الأحرار*، ص ۴۹؛ ابن طاووس، *التهوف*، ص ۸۰؛ اربلی، *کشف الغمة*، ج ۲، ص ۴۷؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۱۷۴.

در لسان عموم و یا طرفداران امویان جای گرفت، آنچنان حکومت اموی تحت فشار فعل قبیح خود قرار گرفتند که علمای درباری و متعصبان اموی تصمیم گرفتند ضمن توجیه فعل یزید، قیام امام را خروج علیه حکومت معرفی نمایند و ایشان را خارجی بنامند. ابن قتیبه با اشاره به برخورد واکنشی اهل حدیث در برابر رافضه به کوتاهی آنها در نقل احادیث فضائل امام علی علیه السلام اشاره کرده می‌نویسد: آنان او را از ائمه الهدی خارج کرده، از جمله ائمه فتن می‌دانند و عنوان خلافت را برای او ثابت نمی‌کنند، به بهانه آنکه مردم بر او اجتماع نکردند، اما در عوض یزید بن معاویه را خلیفه می‌دانند، چون مردم بر او اجماع کرده‌اند ... پسرش حسین علیه السلام را خارجی و وحدت‌شکن مسلمانان معرفی و بنابر فرموده پیامبر که فرمود: «من خرج علی امّتی و هم جمیع، فاقتلوه کائنا من کان»^۱ خونش را مباح اعلام کردند.^۱

۵. قرائت فتوا در میدان جنگ توسط عمر بن سعد

بدیهی است بر فرض صحت صدور، این فتوا باید در معرکه نبرد قرائت می‌شد تا ضمن اتمام حجت با سپاه مقابل، افراد حاضر در سپاه اموی نیز در صورت وجود هرگونه تردیدی برای خود بین‌های شرعی می‌یافتند، اما منابع پیشین، متقدم و معتبر در مورد احکام صادر شده توسط یزید، ابن‌زیاد و فرماندهان سپاه اموی گزارشی مبنی بر قرائت احکام مختلف درباره سپاه امام و در میدان جنگ ثبت نکرده‌اند، آنچه گزارش شده نامه‌هایی است که میان کسانی مانند ابن‌زیاد و عمر بن سعد تبادل شده است.^۲ صحیح است که در این گزارش شریح به‌عنوان مُفتی نام‌گذاری شده، و چه‌بسا حضور مُفتی یا قاضی در مرکز فرماندهی می‌تواند مؤثر واقع شود، اما دلیل عدم حضور او در واقعه عاشورا ذکر نشده است، بدیهی است حضورش در کنار مردم به مانند شخصیت‌های مطرح و مشهور کوفه نسبت به حضور در مرکز می‌توانست اثرگذارتر باشد و هر تردیدی را از دل هر فرد شاکّی بزدايد، اما منابع در مورد این مطلب مهم نیز گزارشی نقل نکرده‌اند.

۶. پیشینه فتوا و شمار قضاات و فقها

در کتب مذکور از کلمه «فتوا» استفاده شده است؛ متن «فتوا» شباهتی به متون و نوشته‌های سده نخست هجری ندارد. بلکه از کلمات و ترکیب و اسلوب آن پیداست که در این سده اخیر ساخته شده است. با گذشت حدود پنجاه سال از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله فتوا دادن به معنای امروزی و مصطلح آن مرسوم نبود؛ بلکه به‌جای فتوا دادن، حدیث نقل می‌کردند و سخن یا سخنانی از پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل می‌کردند. این استدلال نافی قضاوت قضاات و شمار آنها نیست، چه اینکه انتصاب امام علی علیه السلام بر یمن و

۱. دینوری، *الإختلاف فی اللفظ*، ص ۴۲ - ۴۱.

۲. به‌عنوان نمونه ر. ک: ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۵، ص ۹۱؛ همو، *ترجمه الفتوح*، ص ۸۹۳؛ خوارزمی، *مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴۶.*

قضاوت های ایشان و یا نصب دیگر صحابه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله شاهدی بر منصب قضاوت است، بلکه سخن درباره کاربست اصطلاح «فتوا» در گزارش موسوی اصفهانی و شریف کاشانی است. تحقیق در تاریخچه کاربست آن نشان می دهد که این اصطلاح در دوران امام باقر علیه السلام استعمال شده است و مراجعه به روایات شیعی بیانگر آن است که پیش از ایشان کسی از واژه فتوا و مشتقات آن استفاده نکرده است.^۱ حتی برای جمع آوری استشهادنامه علیه حجر بن عدی که در منابع متقدم می توان آن را یافت، از کلماتی مانند «فتوا» استفاده نشده است.

شریف کاشانی نوشته است: «جمعی از این مفتیان بی ایمان بلکه به روایتی چهارصد نفر از ایشان نیز، حاضر جنگ بودند و مردم را بر قتل سبط پیغمبر تحریض می نمودند»^۲ اشرف الواعظین نیز با تکیه به متن *ثمرات الأنوار* نوشته است: «در آن کتاب است که امرای جیوش یزید در مجلس ابن زیاد در باب قتل سیدالشهدا صلوات الله علیه و محاربه با آن حضرت، مشغول به تدبیر بودند و از قضاوت و فقه های ضالّه و مُضَلّه استفتا نمودند. چهارصد نفر از قضاوت و فقه های حکم نوشتند که حسین بن علی بر امیرالمؤمنین یزید، خروج کرده، مهدورالدم و واجب القتل است. پس عمر بن سعد ملعون به امر ابن زیاد حکم قضاوت را در مجلس شریح قاضی مطرح نمود و به او ارائه داد. شریح از امضای حکم قضاوت ابا کرد، و به روایتی ابن زیاد، شریح را نزد خود طلبید و آن امر را به او اظهار نمود...»^۳ که اصفهانی جز شریح، شمر را نیز جزء قاضیان و مفتیان بنی ضاب معرفی کرده است.^۴ بعید نیست بخش پایانی متن اخیر با قضیه جمع استشهادنامه علیه حجر بن عدی خلط شده باشد.^۵ بدیهی است منظور از این شمار صاحب نفوذان در عرصه سیاسی و اجتماعی کوفه بوده است. با این وجود آیا با جست و جو در کتب تاریخی و روایی می توان این تعداد را یافت و نام برد؟! به علاوه آیا شخصیت هایی نظیر شیبث بن ربیع، حجار بن ابجر، عروة بن قیس و ... که جزء دعوت کنندگان امام به کوفه بوده اند^۶ جزء این مفتیان به شمار می روند یا خیر؟! اگر بنا بر نقل بلاذری و طبری ۵۰ یا ۵۳ نامه متعلق به یک، دو یا چهار نفر در نظر گرفته شود^۷ و یا حتی

۱. ر. ک: صفّار، *بصائر الدرجات*، ج ۱، ص ۵۹، ح ۳: ۳۰۲، ح ۳: ۳۸۷، ح ۱: ۳۸۸، ح ۴: عیاشی، *تفسیر العیاشی*، ج ۱، ص ۱۲؛

۲۹۴، ح ۲۸؛ کلینی، *الکافی*، ج ۳، ۳۷۲، ح ۵؛ ج ۴، ص ۵۰۴، ح ۱۳؛ ج ۶، ص ۲۰۷، ح ۱: ۲۰۸، ح ۸؛ صدوق، *عیون*

أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۱۰؛ همو، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۸۹؛ ح ۵؛ ج ۲، ص ۵۳۱، ح ۴ و ...

۲. شریف کاشانی، *تذکرة الشهداء*، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۲.

۳. اشرف الواعظین، *جوهر الکلام*، ج ۱، ص ۸۹ - ۸۸.

۴. موسوی اصفهانی، *ثمرات الأنوار*، ص ۱۶۷.

۵. ر. ک: طبری، *تاریخ طبری*، ج ۵، ص ۲۷۲ - ۲۷۰.

۶. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۵۸؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۳۵۳.

۷. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۵۸؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۳۵۲.

۱۵۰ نامه متعلق به همین نفرات باشد^۱ که همگی از بزرگان کوفه به‌شمار رفته‌اند، پس باید نتیجه گرفت تعداد این شخصیت‌ها به حدود پانصد یا ششصد نفر می‌رسیده و از این ششصد نفر چهارصد نفر حکم به ارتداد و وجوب قتل امام داده‌اند. شاید در عمل افرادی مانند شبت بن ربیع به چنین فتوایی صادره از جانب خویش جامه عمل پوشانند، اما در قول و گفتار همگی مصداق کلام فرزدق هستند که «قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سُبُوقُهُمْ عَلَيْكَ»^۲. با این حال به نظر می‌رسد اولاً این تعداد مفتی در شهری مثل کوفه رقمی فراتر از تصور است، ثانیاً شخصیت جسور و گستاخ کسی مانند یزید به نسبت پدرش معاویه هیچگاه نیاز به اخذ فتوا از شخصیت‌های برجسته ندارد و ثالثاً بر فرض اخذ فتوا توسط یزید، فتوای شخصیت‌های برجسته‌تری مانند عبدالله بن عمر به نسبت شریح قاضی ارجحیت داشت؛ چه اینکه طرفداری علنی ابن عمر از خلافت یزید در انظار و تأیید گفتارهای وی از سوی مردم، به وجهه فتوای قتل حسین بن علی علیه السلام بیش از فتوای شریح و امثال او حجیت می‌بخشید. وقتی مردم مدینه یزید را از خلافت خلع کردند، ابن عمر کسان خود را جمع کرد و گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود: در روز قیامت بر بالای سر هر پیمان شکنی پرچی برافراشته می‌شود. عبدالله افزود: با این مرد - یزید - و با پیمانی که با خدا و رسول داشتیم، بیعت نموده‌ایم و من بزرگترین پیمان شکنی را همین می‌دانم که با شخصی چنین، بیعت نموده و سپس اعلان جنگ شود، اگر بدانم که یکی از شما بیعت او را شکسته و یا با مخالفان او بیعت نموده، اقدام او موجب قطع رابطه میان من و او خواهد گردید.^۳ این گفته نشان می‌دهد اندیشه تسلیم در برابر حکام ستم‌پیشه مدام از سوی شخصیت‌های برجسته که مردم برای آنها وقتی می‌نهادند، به مردم القا می‌شد.

۷. پشیمانی کوفیان، یزید، شمر و عمر بن سعد در برابر عدم پشیمانی شریح

اصفهانی در ادامه از ندامت تمامی اهل کوفه، یزید، شمر، عمر بن سعد سخن گفته است، درحالی که شریح از صدور حکم خود اظهار پشیمانی نکرد. در مورد تمامی مردم کوفه نمی‌توان حکمی به این صراحت داد. در قیام توأبین هم بخشی از مردم کوفه شرکت کردند. اما در مورد اظهار ندامت یزید گزارش‌هایی می‌توان یافت؛ نخستین کتابی که پشیمانی او را بیان کرده *الطبقات الکبری* ابن سعد است، ابن سعد می‌نویسد:

زحر بن قیس^۴ گفت: ... حسین را کشتیم، باد دامن‌افشان بر آنان می‌گذرد در بیابان پهناور، دسته‌های گفتار پیاپی می‌رسند و دیدارکنندگان ایشان کرکس‌ها و عقاب‌هایند!!

۱. ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۵، ص ۲۹؛ ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۵، ص ۳۲۷؛ ابن‌اثیر، *الکامل*، ج ۴، ص ۲۰.

۲. دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۲۴۵؛ بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۶۵؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۳۸۶.

۳. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۴، ص ۱۳۸؛ ابن حنبل، *المسند*، ج ۲، ص ۴۸؛ بخاری، *صحیح البخاری*، ج ۸، ص ۹۹.

۴. در برخی منابع به‌جای او شمر بن ذی‌الجوشن آمده است: ر.ک: دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۲۶۰.

گوید: چشم‌های یزید به اشک نشست و گفت: بدون کشتن حسین هم از فرمانبرداری شما خشنود بودم، و افزود که این سرانجام سرکشی و نافرمانی است.^۱

نکاتی در این باره قابل ذکر است، یکی اینکه گریستن یزید در منابع شیعی نقل نشده است. آنچه که بدان توجه داده شده، آن است که یزید اندک‌زمانی سر خود فرود آورد و سپس گفت: بدون کشتن حسین هم از فرمانبرداری شما خشنود بودم...^۲ در منابع اهل سنت مطلبی مشابه گزارش ابن سعد وجود دارد.^۳ بدیهی است یزید با ظاهرنمایی‌ها سعی داشت که خود را قاتل امام نداند و این فعل را به ابن‌زیاد نسبت دهد.^۴ این ظاهرنمایی در *الأخبار الطوال* بیشتر مشهود است، دینوری می‌نویسد:

چون یزید این را شنید چشمانش اشک‌آلود شد و گفت: ای وای بر شما! من به اطاعت و فرمانبرداری شما بدون کشتن حسین هم راضی بودم. خداوند ابن‌مرجانه را لعنت کند. به خدا سوگند اگر من با او طرف می‌شدم، او را می‌بخشیدم. خداوند اباعبدالله را رحمت کند.^۵

در *تاریخ طبری* آمده: به خدا اگر کار وی به دست من بود می‌بخشیدمش...^۶ یزید در ادامه، پلیدی خود را بیشتر آشکار می‌کند و سخن خود را نقض می‌کند: «سپس به این بیت تمثل جست: «سرهای مردانی را که بر ما عزیز بودند شکافتیم و آنان نافرمان‌بردارتر و ستمکارتر بودند».^۷ این در حالی است که شواهد روایی و تاریخی آن را رد می‌کند که عبارتند از: دستور یزید به ولید بن عتبه برای کشتن امام علیه السلام،^۸ ترور امام در موسم حج،^۹ نامه‌های یزید در مورد قتل امام،^{۱۰} اعتراف ابن‌زیاد^{۱۱} به گردن یزید انداختن

۱. ابن‌سعد، *الطبقات الكبرى*، خامسة ۱، ص ۴۸۶.

۲. مفید، *الإرشاد*، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۲۱۹؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۶۰ - ۴۵۹؛ دینوری، *الأخبار الطوال*، ص ۲۶۰؛ ابن‌اثیر، *الکامل*، ج ۴، ص ۸۳؛ ابن‌کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۱۹۱؛ ابن‌جوزی، *المنتظم*، ج ۵، ص ۳۴۱. گفتنی است در کتاب بلاذری نیز سخنی از گریستن یزید به میان نیامده است.

۴. ر. ک: همان، نیز: دینوری، *الإمامة و السیاسة*، ج ۲، ص ۱۲.

۵. دینوری، *الأخبار الطوال*، ص ۲۶۱.

۶. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۶۰ - ۴۵۹.

۷. دینوری، *الأخبار الطوال*، ص ۲۶۰.

۸. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۵، ص ۱۴۴، ۳۰۲ - ۳۰۰؛ ابن‌سعد، *الطبقات الكبرى*، خامسة ۱، ص ۴۴۳؛ دینوری، *الأخبار الطوال*، ص ۲۲۸ - ۲۲۷؛ یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۴۱؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۳۴۰ - ۳۳۸.

۹. مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۴۵، ص ۹۹.

۱۰. ابن‌عبدربه، *العقد الفرید*، ج ۵، ص ۱۳۰؛ بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۶۰.

۱۱. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۸۳؛ رازی، *تجارب الأمم*، ج ۲، ص ۸۶؛ ابن‌جوزی، *المنتظم*، ج ۶، ص ۱۳؛

شهادت امام از سوی حضرت زینب علیها السلام،^۱ ابن عباس^۲ و معاویه بن یزید،^۳ و رضایت یزید به قتل امام علیه السلام پس از شهادتش.^۴ به علاوه ظاهرنامی یزید به سه عامل باز می‌گردد:

۱. دروغگویی یزید؛^۲ دگرگون شدن اوضاع و بیم یزید از زوال حکومتش؛^۳ بعید نیست که شماری از ایادی مزدور چنین روایاتی را در کتاب‌های تاریخ و زندگی‌نامه‌ها درج کرده باشند تا بدین وسیله یزید را پاک و تبرئه کنند و به نظر می‌رسد ابن سعد از این دسته باشند، گرچه وی در پایان مقتلش بر امام و پدر و برادر ایشان درود می‌فرستد.^۵

اظهار پشیمانی عمر بن سعد نیز پس از نرسیدن به حکومت ری گزارش شده است، آنجا که نسبت به منصب‌های وعده داده شده توسط ابن‌زیاد، نومید گشت. حمید بن زیاد که دوست او بود گوید: او را پس از بازگشت از مجلس ابن‌زیاد دیدم که در راه خانه با خود می‌گفت: هیچ‌کس به منزل خویش بازنگشت آن‌طور که من بازگشتم؛ ابن‌زیاد فاسق فرزند فاجر را اطاعت کردم و خداوند حاکم عادل را نافرمانی نمودم و پیوند خویشاوندی را بریدم.^۶ بدیهی است هوس رسیدن به قدرت تا آخرین نفس با ابن سعد همراه بوده، منتها پس از محاسبه شرایط این اظهارات از وی نقل شده است، درحالی که توبه و پشیمانی هنگامی معنا می‌یابد که حضور در مجلس ابن‌زیاد و درخواست امارت ری منتفی باشد.

در مورد توبه شمر بن ذی‌الجوشن دلیلی نقلی موجود نیست، عکس آن گزارشی در دست است که دلیل وی به قتل امام دستور خلیفه بوده است. ابواسحاق سبعی گوید: شمر بن ذی‌الجوشن ضبابی همراه ما به نماز نمی‌آمد، پس از نماز جماعت حاضر می‌شد و به صورت فرادی نماز می‌خواند و می‌گفت: خدایا مرا بیامرز که گرامی هستم و فرومایگان مرا نزاییده‌اند. به او گفتم: روزی که برای کشتن پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شتاب کردی بسیار بداندیش بودی، گفتم: ای اباسحاق! دست از ما بردار که اگر ما آن‌چنان که تو و یارانت می‌گویید می‌بودیم از خرهای آبکش هم بدتر بودیم.^۷ استدلال شمر این بود که چون فرمانروای ما دستور داده ما پذیرفتیم، بدیهی است اطاعت، تنها در معروف و کارهای نیک است، نه

ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۲۱۹: «... فكتب إلي عبيد الله بن زياد أن اغز ابن الزبير، فقال: «و الله لا أجمعهما للفاسق أبدا: أقتل ابن رسول الله وأغزو البيت؟».

۱. ابن طيفور، *بلاغات النساء*، ص ۳۵؛ طبرسی، *الإحتجاج*، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۴۸؛ بسوی، *المعرفة و التاريخ*، ج ۱، ص ۵۳۱.

۳. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۵۴.

۴. سبط بن جوزی، *تذكرة الخواص*، ص ۶۵ و ۲۶۰.

۵. ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، خامسة ۱، ص ۵۱۹.

۶. دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۲۶۰؛ بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۲۱۱؛ سبط بن جوزی، *تذكرة الخواص*، ص ۲۳۳.

۷. ذهبی، *تاریخ الإسلام*، ج ۵، ص ۱۲۵؛ ابن عساکر، *تاریخ مدينة دمشق*، ج ۲۳، ص ۱۸۹.

در گناه و جنایت. ضمن اینکه همراهان شمر به هنگام تعقیبش توسط ابو عمره، به وی گفتند: مصلحت در این است که این مکان را ترک گوییم، شمر گفت: هرگز، به خدا سوگند این مکان را تا سه روز ترک نخواهم کرد تا اینکه قلب یاران مختار را ترسانیده و پر از رعب نمایم.^۱

۸. مداومت شریح بر تکرار عبارت: «خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ حَدَّةٍ، قُتِلَ بِسَيْفِ جَدِّهِ النَّبِيِّ»

اصفهانی پس از ذکر عدم پشیمانی شریح از صدور فتوا نوشته است: کراراً و مراراً در ملاء عام می گفت «خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ حَدَّةٍ، قُتِلَ بِسَيْفِ جَدِّهِ النَّبِيِّ». اما با جست و جو در منابع، شبیه این عبارت را به واسطه تاریخ ابن خلدون از قول ابن عربی می توان یافت. آنگاه کسانی مانند اصفهانی در *ثمرات الأنوار*^۲ و نیز اشرف الواعظین در *جواهر الکلام*^۳ این سخن را تفصیل داده اند.

چه ابن عربی معروف در عرفان و تصوف و چه ابن عربی مالکی نویسنده *العواصم*، هیچ کدام در زمینه «مقتل» کتابی تألیف نکرده اند. کتاب *العواصم* هم که به احتمال قوی سخنان مورد بحث به آن نسبت داده شده است در موضوع مقتل نیست؛ بلکه کتابی است که آن را قاضی ابن عربی در اتفاقات پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نگاشته که آکنده از تحریف حقایق و وجهیات غرض آلود است.^۴ ضمن اینکه این عبارت عیناً از ابن عربی در کتب وی ضبط نشده است، بلکه ابن خلدون در تاریخ خود به نقل از او چنین مطلبی را آورده است.^۵

نکته آنکه سخن ابن عربی در *العواصم* بر فرض صحت انتساب، فتوا نیست؛ بلکه تنها توجیهی ناصواب و ناموجه است که حتی ابن خلدون هم با آن همه هواداری از معاویه و یزید، این را بر نمی تابد و می نویسد: «قاضی ابوبکر بن عربی مالکی در این مورد به خطا رفته است که در کتابش، *العواصم* و *القواصم*، گفته است: «إِنَّ الْحُسَيْنَ قُتِلَ بِسَيْفِ جَدِّهِ».^۶ بدیهی است اگر این سخن فتوا پندار شود، فتوای ابن عربی است نه فتوای فقهای کوفه و یا شریح قاضی.

۱. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۶ ص ۵۳؛ رازی، *تجارب الأمم*، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. موسوی اصفهانی، *ثمرات الأنوار*، ص ۱۳۶ - ۱۳۵.

۳. اشرف الواعظین، *جواهر الکلام*، ج ۱، ص ۸۹.

۴. برای نمونه، ر. ک: تکذیب سندی و متنی تمامی اقدامات عثمان (از بخشش های بی رویه تا ضرب ابن مسعود و تبعید ابوذر)؛ ص ۷۶ به بعد؛ تکذیب قضیه پارس سگ ها در حوآب و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله: ۱۶۳ - ۱۶۲؛ بهترین مردم پس از خلفای اربعه معاویه است: ص ۲۲۰؛ عدم مسمومیت امام حسن علیه السلام: ص ۲۲۰؛ بی توجهی امام حسین علیه السلام به نصیحت صحابه پیامبر: ص ۲۳۸ - ۲۳۷ و ...

۵. ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون*، ج ۱، ص ۲۷۱.

۶. همان، ص ۲۱۶.

۹. احضار شریح به نزد مختار

اصفهانی بر این باور است شریح به نزد مختار احضار شده و مختار علت فتوای ناحق را از او جویا می‌شود که وی با عذر، اجبار دستگاه خلافت را عامل اصلی فتواهی خود معرفی می‌کند. مختار دلیل دروغگویی وی را چنین مطرح می‌کند که پس چرا بعد از کربلا در مجالس مدعی بوده است که خرج الحسین من حده

اگر این مطلب صحیح باشد، این سؤال مطرح می‌شود که مختار، چگونه می‌خواست چنین فردی را قاضی خود قرار دهد؟ این درحالی است که به گواهی گزارش‌های اندک تاریخی، شریح پس از استعفای معاویه دوم به مدت نه سال کمتر دیده می‌شد^۱ و حتی سه سال از منصب قضاوت کناره گرفت؛^۲ اما پس از به حکومت رسیدن مختار که به دنبال قصاص قاتلان حسین بن علی علیه السلام بود، شریح را که استعفای خود را از قضاوت کوفه اعلام کرده بود،^۳ به کار قضاوت بازگردانید. این اقدام اعتراض شدید اطرافیان مختار را به دنبال داشت و خواستار عزل وی شدند. دلیل ایشان شهادت ناحق به قتل حجر بن عدی، نرساندن پیغام هانی بن عروه به قومش [بنی مذحج] و عزل علی علیه السلام به خاطر عثمانی بودنش بود، لذا وانمود کرد که بیمار است؛ تا اینکه مختار، عبدالله بن مسعود را به جای او قرار داد.^۴ در این جایگاه ناگفته نماند سوای از این مباحث، چنین اقدامی از سوی شریح می‌توانست او را در ردیف متهمان اصلی به شمار آورد، ناخشنودی از شریح در میان شیعه نخستین و سده‌های بعد نیز می‌توانست جریان یابد. اما مغفول ماندن مذمت نام شریح در ادعیه مأثور شیعی شاید در همین راستا قرار گیرد. مهم‌ترین دعا و زیارت شیعی که صراحتاً از اسامی اثرگذار نام برده شده زیارت عاشوراست. در لسان دعایی امام سجاد علیه السلام نیز چنین امری و حتی اندک یادکردی یافت نمی‌شود؛ علی‌رغم اینکه بانیان و اثرگذاران در طول حوادث مختلف تاریخی مورد مذمت واقع شده اما نامی از شریح در این میان نیست.^۵

۱۰. قتل شریح توسط مختار

اصفهانی معتقد است مختار پس از گفتگو با شریح دستور داد وی را با ستور قصابی تکه‌تکه کردند تا به جهنم واصل شد. این در حالی است که مورخان نوشته‌اند که شریح قاضی تا زمان عبدالملک بن مروان

۱. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۶ ص ۱۹۰.

۲. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۴، ص ۲۸.

۳. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۲۳، ص ۲۷.

۴. ر. ک: ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۶ ص ۵۵؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸ ص ۲۶۸؛ ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون*، ج ۳، ص ۳۲.

۵. ر. ک: ابن قولویه، *کامل الزیارات*، ص ۱۷۹ - ۱۷۶.

زنده بود^۱ و در سال ۷۸ هجری یعنی پس از گذشت یازده سال از وفات مختار ثقفی، درگذشت؛ چون مختار در سال ۶۷ هجری کشته شده بود.^۲ واضح است که لحن گفتاری اصفهانی در انتهای این مطلب متعصبانه است.

مختار عده‌ای از قاتلان و حاضران اثرگذار در کربلا را به قتل رساند. قطعاً چنانچه شریح چنین فتوایی را برای ابن زیاد صادر کرده بود، وقتی مختار با خود ابن زیاد مقابله می‌کند، چرا از اثرگذارترین فرد یعنی مفتی ابن زیاد چشم‌پوشی کند؟! اما چنانکه گذشت مختار نه تنها با او هیچ برخوردی نکرد که حتی وی را برای مدتی به منصب قضای کوفه منصوب کرد؛ حتی در ماجرای اعتراض نزدیکان مختار به دلیل انتخاب شریح به‌عنوان قاضی کوفه در بیان علل عزل شریح، هیچ‌گونه اشاره‌ای به چنین فتوایی نکردند.^۳

۱۱. شمار سپاهیان ابن سعد

موسوی اصفهانی در میانه گزارش فتوای شریح به قتل امام از شمار سپاهیان ابن سعد سخن به میان آورده است. وی آمار سپاه ابن سعد را با شمارش خودش به پنجاه و یک هزار سواره رسانده، البته طبق منبع خود یعنی مقتل ابومخنف که این شمارش را از آن نقل کرده به این تعداد نمی‌رسد؛^۴ اما آمار از تعداد پیاده‌نظام ارائه نمی‌دهد، بیفزاییم که در ابتدای گزارش، شمار سپاهیان ابن سعد را به نقل از دربندی ششصد هزار نفر سواره‌نظام و میلیون نفر پیاده‌نظام می‌داند؛^۵ مهم‌تر آنکه این آمار را هم از کوفیان و هم از شامیان دانسته است.^۶ اما اشرف الواعظین که گزارش شریح قاضی را به‌نظر از *ثمرات الأنوار* اخذ کرده، شمار سپاهیان را چهارصد هزار نفر دانسته است.^۷ بیشترین رقمی که در این باره نوشته‌اند، تقریباً سی هزار^۸ تا چهل هزار نفر^۹ بوده است که البته این آمار نیز محل تأمل است.^{۱۰} تا آنجا که از منابع معتبر

۱. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۳۵؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۶، ص ۲۰۱؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۴، ص ۴۱۸؛ ابن حجر عسقلانی سال وفات وی را از ۷۸ تا ۹۹ هجری می‌داند: عسقلانی، *الإصابة*، ج ۳، ص ۲۷۲.
 ۲. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۶، ص ۴۵۵ - ۴۳۳.
 ۳. ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغة*، ج ۱۴، ص ۲۹.
 ۴. این در حالی است که در مقتل منسوب به ابومخنف تعداد ۲۰ هزار در میمنه و ۲۰ هزار در میسره و بقیه در قلب سپاه ضبط شده است. (ر. ک: ابومخنف کوفی، *وقعة الطف*، ص ۹۹)
 ۵. دربندی، *أسرار الشهادة*، ج ۳، ص ۴۳ - ۳۹.
 ۶. ر. ک: موسوی اصفهانی، *ثمرات الأنوار*، ص ۱۶۷.
 ۷. اشرف الواعظین، *جواهر الكلام*، ج ۱، ص ۸۹ - ۸۸.
 ۸. صدوق، *الأمالی*، ص ۱۱۶ و ۴۶۲؛ ابن عنبه، *عمدة الطالب*، ص ۱۹۲.
 ۹. اسفراینی، *نورالعین*، ص ۲۳.
 ۱۰. ر. ک: رفعت و شریفی، «بازخوانی نقادانه و واکاوی روایات عاشورایی کتاب الهدایة الكبرى خصیبه»، *پژوهشنامه امامیه*، ش ۸، ص ۱۲۹ - ۱۲۶.

استفاده می‌شود جز اهل عراق و بیشتر اهل کوفه، مردمانی از شهرهای دیگر حتی از شام به کربلا نیامده بودند؛^۱ چه رسد به فارس و آذربایجان و خراسان^۲ که اشرف الواعظین آن را به نقل از ثمرات الأنوار آورده و بنابر قرائن موجود تاریخی سخنی بدون دلیل است.

۱۲. فرار لشکریان در شب عاشورا

موسوی اصفهانی در ادامه گزارش مربوط به شریح می‌نویسد: سواران بر گاو، اهل دیزه خلیل از ترس لشکر ابن‌سعد در شب عاشورا فرار کردند و کسی با ایشان نماند.

ضمن مجعول بودن گزارش حضور مردم دیزه خلیل در کربلا، مسئله فرار برخی اصحاب امام در شب عاشورا مورد توجه قرار می‌گیرد. این گزارش می‌تواند کنار گزارش رخصت امام در شب عاشورا مبنی بر ترک سپاه با استفاده از تاریکی شب قرار گیرد.^۳ در برخی کتب نیز سخن از برداشتن بیعت امام از یاران خویش است، درحالی‌که در منابع متقدم و معتبر این چنین بیانی منسوب به امام نمی‌یابیم. منبع این گزارش سخنی است منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیری که به تفسیر امام عسکری علیه السلام شهرت یافته که محدثان و مؤلفان نیز این روایت را از این کتاب نقل نموده‌اند.^۴ سوای از تردید محققان در صحت و سقم انتساب این کتاب به امام،^۵ در این تفسیر چنین آمده است که پس از سخنان امام بخشی از لشکر امام جدا شدند و تنها نزدیکانش با او ماندند.^۶ اما بدیهی است دل‌های بیشتر کوفیانی که به ایشان نامه نوشته بودند، با امام بود؛ ولی سستی و ضعف روحی چنان بر آنان چیره شده بود که شمشیرهایشان را بر روی حضرت کشیده بودند. یاران مخلص امام پس از شنیدن کلام ایشان مبنی بر رخصت، یک‌به‌یک و یک‌صدا گفتند: «به خدا قسم، ما از تو جدا نمی‌شویم و جان خویش را فدایتان کنیم. ما با سر و دست و سینه، تو را حفظ می‌کنیم و آنگاه که کشته شویم، وظیفه خویش را انجام داده و به پایان رسانده‌ایم».^۷ بنابراین کسی در آن شب امام را تنها نگذاشت، چون به خاطر تنگ‌تر شدن حلقه

۱. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۶۱.

۲. اشرف الواعظین، *جواهر الکلام*، ج ۱، ص ۸۸.

۳. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۸۵.

۴. امام عسکری علیه السلام، *التفسیر*، ص ۲۱۸ و نیز، ر. ک: مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۴۵، ص ۹۰، ح ۲۹؛ دربندی، *أسرار الشهادة*، ج ۲، ص ۲۲۳؛ جزائری، *النور المبین*، ص ۳۶؛ بحرانی، *العوالم*، ج ۱۷، ص ۳۴۶.

۵. خویی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۲، ص ۱۴۷؛ بابایی، *مکاتب تفسیری*، ج ۱، ص ۹۸ - ۷۹.

۶. حجت‌الاسلام صالحی نجف‌آبادی در این باره سخنانی مفصل نوشته و بر این روایت تاخسته است. (ر. ک: صالحی نجف‌آبادی،

حدیث‌های خیالی، ص ۹۶ - ۹۴)

۷. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۱۹؛ ابن‌شهر آشوب، *المناقب*، ج ۴، ص ۹۹؛ ابن‌جوزی، *المنتظم*، ج ۵، ص ۳۳۸؛

ابن‌کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۱۷۶.

محاصره به فرمان ابن زیاد امکان فرار یا ترک سپاه نبود. البته ترک کسی چون ضحاک بن عبدالله مشرقی در روز عاشورا که پیشتر با شرط در سپاه ایشان حضور یافته بود،^۱ با تعقیب همراه شد و با وساطت برخی تعقیب‌کنندگان از قبیله بنی تمیم از مرگ رهایی یافت.^۲

گفتنی است گوینده این گزارش، اهالی روستای دیزه خلیل تبریز را سوار بر گاو متهم به شرکت در جنگ علیه امام می‌کند. ایشان قصد داشتند از روستایی در تبریز - که امروزه به نام «دیزج خلیل» شناخته می‌شود - تا کربلا را سوار بر گاو بپیمایند و از فیض عمل به فتوای فقهای کوفه به‌ویژه شریح قاضی محروم نمانند!

امکان مسافرت با مرکبی مانند گاو از روستایی تقریباً نزدیک به تبریز تا کربلا آن هم در مدت زمانی محدود یعنی از دوم محرم که روز ورود کاروان امام به کربلاست^۳ عقلایی نمی‌نماید. دلالت متن به گونه‌ای است که بسیار پیش‌تر از دوم محرم به اهالی روستا خبر داده شده است که کاروان امام حسین علیه السلام در منطقه‌ای به نام کربلا رحل اقامت می‌افکنند، گویا فرود این کاروان به صورت اختیاری بوده است؛ مطلبی که برخی از مقاتل نیز بدان تصریح کرده‌اند،^۴ حال آنکه فرود اجباری بوده با این استدلال که حرّ بن یزید مانع حرکت امام شد.^۵ برای فرد منصف که اندک مطالعه‌ای در گزارش‌های عاشورا داشته باشد، همین سطور مذکور کافی است تا به جایگاه کتاب‌هایی واعظانه و مجلس‌نگار مانند *ثمرات الأنوار* و *جواهر الکلام* پی برد.

۱۳. عصا زنی مفتیان به پیکر امام

کاشانی می‌نویسد: «... مروی است که آن مفتیان، هیچ‌کدام شمشیر و نیزه به کار نبردند بلکه عصاها به جانب آن مظلوم انداختند...»^۶ بنا بر منابع موجود حضور شریح در واقعه کربلا منتفی است، قطعاً حضور شخصیتی مانند شریح نمی‌توانست مورد بی‌مهری خبرنگاران عاشورایی واقع شود، ضمن اینکه وی روحیه حضور در جنگ‌ها را دارا نبود. شاید مراد از مفتیان و نقل چنین گزارشی نقل سعد بن عبیده است که

۱. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۱۸.

۲. همان، ج ۵، ص ۴۴۵.

۳. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۰۹؛ ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۵، ص ۸۳؛ مفید، *الإرشاد*، ج ۲، ص ۸۴؛ فتال نیشابوری، *روضه الواعظین*، ص ۲۲؛ طبرسی، *اعلام الوری*، ص ۲۳۴؛ ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۵، ص ۳۳۶؛ ابن‌نما، *مشیر الأحزان*، ص ۴۹؛ ابن طاووس، *التهوف*، ص ۸۰؛ اربلی، *کشف الغمّة*، ج ۲، ص ۴۷؛ ابن‌کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۱۷۴.

۴. ابن‌اعثم، *الفتوح*، ج ۵، ص ۸۱ و ۸۴؛ صدوق، *الأمالی*، ص ۲۱۸؛ ابن طاووس، *التهوف*، ص ۴۹.

۵. طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۴۰۸؛ اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۱۱۱ و نیز ر. ک: بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۶۹؛ دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۲۵۱؛ مفید، *الإرشاد*، ج ۲، ص ۸۴.

۶. شریف کاشانی، *تذکرة الشهداء*، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۲.

گریستن تنی چند از «پیران و سرشناسان کوفه» ایستاده بر تپه را آورده، اما در ادامه همین گزارش آمده که راوی به عملکرد آنها معترض می‌شود که چرا او را یاری نمی‌رسانید؟! اما در این گزارش متقدم نیز سخنی از عصانداختن ایشان نیست، همانگونه که در گزارش‌های پس از او جز گزارش‌های متأخر قرن چهاردهم مثل کتاب کاشانی موجود نیست.

۱۴. انکار استشهاده‌نامه حجر بن عدی توسط شریح

بلاذری آورده است زیاد بن ابیه دست به هیچ اقدامی نمی‌زد مگر اینکه شریح را در امور خود در جریان می‌گذاشت^۱ حال چگونه است برای امر خطیری مانند استشهاده‌نامه حجر بن عدی وی را بی‌اطلاع گذاشته است؟! و شایان توجه اینکه شریح خود از این استشهاده‌نامه اظهار بی‌اطلاعی کرده است.^۲ اگر فتوا به قتل حجر در زمان معاویه برای شریح دشوار بود، چرا از صدور قتل امام در زمان یزید ابایی صورت نگرفته است؟! اگر شریح برای پالودن دامان خود از اتهام، نسبت به دادن شهادت بر قتل حجر بن عدی به معاویه نامه‌نگاری می‌کند، چرا نسبت به امام حسین علیه السلام چنین نکرده است؟ حال آنکه نتایج، آثار و پیامدهای سوء صدور فتوای به قتل امام به مراتب بیشتر از قضیه حجر بوده است.

البته بعید نیست در نظر موسوی اصفهانی جعل امضای شریح از طرف ابن زیاد، با جعل امضای عبیدالله در باور مردم به خصوص شیعیان، به جهت مشابهت آنها و جایگزین شدن آن استشهاده‌نامه در باب تکفیر شخصیت حجر بن عدی، به جای جعل امضای عبیدالله در تاریخ صدر اسلام اشتباه گرفته شده باشد.

نتیجه

باتوجه به آنچه گذشت، موارد زیر برآیند تحقیق پیش‌رو است:

۱. پیشینه گزارش صدور فتوای قتل امام حسین علیه السلام توسط شریح قاضی به دو کتاب *ثمرات الأنوار* موسوی اصفهانی و *تذکره الشهداء* شریف کاشانی در قرن چهاردهم بازمی‌گردد. بنابراین روایت مورد بحث دیرینه‌ای خاص را دارا نیست.

۲. روش روایت‌گری و رویکرد موسوی و کاشانی، به جهت استناد فاقد صلاحیت‌های لازم علمی برای اساس قراردادن صحنه‌گذاری به رخدادی تاریخی است، چرا که هم از جهت سندی و متنی و هم از نظر منبع و نقل غث و ثمین عاشورایی صلاحیت‌های لازم را احراز نمی‌کند.

۳. وجود تناقضات و تعارضات متعدد تاریخی و روایی در گزارش مفصل موسوی اصفهانی و شریف

۱. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۵، ص ۲۷۶.

۲. ر. ک: طبری، *تاریخ الطبری*، ج ۵، ص ۲۷۲ - ۲۷۰.

کاشانی از مهم‌ترین ادله‌ای است که نمی‌توان متن این دو را گزارشی تاریخی تلقی کرد. قتل شریح توسط مختار، شمار سپاهیان عمر بن سعد، عصازنی مفتیان به پیکر امام در جنگ و ... از جمله گزاره‌هایی است که در منقولات این دو کتاب مشاهده می‌شود، منقولاتی که گزاره فتوای شریح نیز در کنار آن هم‌نشین شده است، حال آنکه عرضه آنها بر تاریخ و داده‌های تاریخی از این حکایت دارد که تمام گزارش را با چالش‌هایی جدی مواجه می‌سازد.

۴. تحقیق در کاربرست اصطلاح «فتوا» یا مشتقات آن نیز نشان می‌دهد که نمی‌توان تاریخچه آن را به سده نخست هجری بازگرداند، بلکه بنابر احادیث موجود پیشینه کاربرست این اصطلاح به زندگانی علمی امام باقر علیه السلام به بعد بازمی‌گردد. ضمن اینکه محتوا و نوع ادبیات چنین فتوایی با ادبیات سده اول هجری تناسبی ندارد.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ق.
۲. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.
۳. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵ ق.
۴. ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد بن علی، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۱۱ ق.
۵. ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد بن علی، ترجمه الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا محمد مجد طباطبایی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ ش.
۶. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲ ق.
۷. ابن حنبل، احمد، المسند، بیروت، دار صادر، بی تا.
۸. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸ ق.
۹. ابن خیاط، أبو عمرو خلیفة، تاریخ خلیفة بن خیاط، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
۱۰. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، تحقیق محمد بن صامل السلمی، طائف، مکتبة الصدیق، ۱۴۱۴ ق.
۱۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم، علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۲. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، تهران، جهان، ۱۳۴۸ ش.
۱۳. ابن طیفور، ابوالفضل بن ابی طاهر، بلاغات النساء، قم، مکتبة بصیرتی، بی تا.
۱۴. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.

۱۵. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
۱۶. ابن عتبه، جمال‌الدین أحمد بن علی، *عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب*، نجف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ ق.
۱۷. ابن فارس، أحمد، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۱۸. ابن قولویه، جعفر بن محمد، *کامل الزیارات*، تحقیق عبدالحسین امینی، نجف، دار المرتضویة، ۱۳۵۶ ش.
۱۹. ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء إسماعیل، *البدایة و النهایة*، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۲۲ ق.
۲۰. ابن نما حلّی، جعفر بن محمد، *مثیر الأحزان*، قم، تحقیق و چاپ مدرسه الإمام المهدي ﷺ، ۱۴۰۶ ق.
۲۱. ابن وکیع، محمد بن خلف، *اخبار القضاة*، بیروت، عالم الکتب، بی تا.
۲۲. ابومخنف کوفی، *وقعة الطف*، تحقیق محمدهادی یوسفی غروی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۳. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة فی معرفة الأئمة*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تبریز، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق.
۲۴. استادی، رضا، «کتاب الفین علامه حلّی و نقد ترجمه‌های آن»، *آینه پژوهش*، سال ۲۴، ش ۱۳۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲، ص ۵۸ - ۵۱.
۲۵. اسفراینی، ابراهیم محمد، *نور العین فی مشهد الحسین ﷺ*، قاهره، المطبعة العلمية، بی تا.
۲۶. اشرف الواعظین، میرزا حسن، *جواهر الکلام فی سوانح الأيام*، تهران، علمی، ۱۳۶۲ ش.
۲۷. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق سید احمد صقر، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
۲۸. امین عاملی، سید محسن، *أعیان الشیعة*، تحقیق سید حسن امین، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۳ ق.
۲۹. اندلسی، ابن عبدربه، *العقد الفرید*، بیروت، دار الکتب العلمية، ۱۴۰۴ ق.
۳۰. بابایی، علی اکبر، *مکاتب تفسیری*، قم، پژوهشگاه حوزه و اندیشه و سمت، ۱۳۸۹ ش.
۳۱. باقرپور، سید معصوم، *معیارهای عزل و نصب مدیران از منظر امام علی ﷺ در نهج البلاغه*، ساری، اولین کنفرانس بین‌المللی مدیریت، اقتصاد، حسابداری و علوم تربیتی، ۱۳۹۴ ش.
۳۲. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالدین، *عوالم العلوم*، قم، مؤسسه الامام المهدي ﷺ، ۱۴۱۳ ق.
۳۳. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، *مدینه المعاجز*، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۳ ق.
۳۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، *الصحيح من سيرة الامام علی ﷺ*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.

تحليلی انتقادی بر روایت فتوای شریح قاضی بر قتل امام حسین علیه السلام □ ۱۲۷

۳۵. بسوی، أبو یوسف یعقوب بن سفیان، *المعرفة و التاريخ*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۱ ق.
۳۶. بلاذری، احمد بن یحیی، *أنساب الأشراف*، تحقیق محمدا باقر المحمودی، بیروت، دار التعارف، ۱۳۹۷ ق.
۳۷. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، *الغارات*، قم، دار الكتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۳۸. جزائری، نعمت الله، *النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین*، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۳۹. جواهری، محمد حسن، *جواهر الكلام*، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۵ ش.
۴۰. حسن بن علی عسکری علیه السلام، *التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام*، قم، مدرسة الإمام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۴۱. حسینی جلالی، سید محمد حسین، *فهرس التراث*، قم، دلیل ما، ۱۴۲۲ ق.
۴۲. حلّی، حسن بن یوسف، *الالفین فی امامة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام*، ترجمه جعفر وجدانی، قم، هجرت، ۱۴۰۹ ق.
۴۳. حلّی، حسن بن یوسف، *تحریر الأحكام*، مشهد، آل البيت علیهم السلام، بی تا.
۴۴. حلّی، حسن بن یوسف، *منتهی المطلب*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۲ ق.
۴۵. خوارزمی، موفق بن احمد خطیب، *مقتل الحسین علیه السلام*، تحقیق محمد سماوی، قم، انوار الهدی، بی تا.
۴۶. خویی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحديث*، قم، مرکز نشر الثقافة الإسلامية، ۱۳۷۲ ش.
۴۷. دربندی، آغا بن عابد شیروانی حائری، *اکسیر العبادات فی أسرار الشهادات (أسرار الشهادة)*، تحقیق محمد جمعة بادی، عباس ملاعطیة جمری، بحرین، شركة المصطفى، ۱۴۱۵ ق.
۴۸. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *الأخبار الطوال*، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ ش.
۴۹. دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة، *الإختلاف فی اللفظ و الردّ علی الجهمیة و المشبهة*، بیروت، دار الكتب العلمية، بی تا.
۵۰. دینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة، *الإمامة و السیاسة*، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۱۰ ق.
۵۱. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، *تاریخ الإسلام*، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۱۰ ق.
۵۲. رازی، ابوعلی مسکویه، *تجارب الأمم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۹ ش.
۵۳. رفعت، محسن و محسن ژیان، «بررسی و نقد روایت انگاره‌ها و گزاره‌های متفرد عاشورایی در أسرار الشهادة ملا آقا فاضل دربندی»، *پژوهشنامه امامیه*، ش ۱۳، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۱۹۳ - ۱۶۱.
۵۴. رفعت، محسن و وحید شریفی گرم دره، «بازخوانی نقادانه و واکاوی روایات عاشورایی کتاب الهدایة الكبرى خصیبي»، *پژوهشنامه امامیه*، ش ۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۱۵۸ - ۱۱۹.

۵۵. رفعت، محسن، «نقد و بررسی روایت‌انگاره‌ها و گزاره‌های متفرد عاشورایی در تذکرة الشهداء میرزاحبيب شريف كاشانی»، *حدیث حوزه*، ش ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ص ۹۳ - ۶۱.
۵۶. رفعت، محسن؛ علی‌اکبر فراتی و وحید شریفی گرم دره، «بررسی و نقد روایت‌انگاره‌ها و گزاره‌های متفرد عاشورایی در روضة الشهداء کاشفی»، *شبیخه پژوهی*، ش ۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ص ۲۷۸ - ۳۱۴.
۵۷. سبط بن جوزی، یوسف بن قزأوغلی، *تذکرة الخواص*، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ ق.
۵۸. شریف کاشانی، حبیب‌الله، *تذکرة الشهداء*، تهران، شمس الضحی، ۱۳۹۰ ش.
۵۹. شهیدثانی، زید بن علی، *مسالك الافهام*، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ ق.
۶۰. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، *حدیث‌های خیالی*، تهران، کویر، ۱۳۸۲ ش.
۶۱. صدوق، محمد بن بابویه، *الأمالی*، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۶۲. صدوق، محمد بن بابویه، *الخصال*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
۶۳. صدوق، محمد بن بابویه، *علل السرائع*، قم، کتاب‌فروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۶۴. صدوق، محمد بن بابویه، *عیون أخبار الرضا*، تحقیق مهدی لاجوردی، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ق.
۶۵. صدوق، محمد بن بابویه، *معانی الأخبار*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۶۶. صدوق، محمد بن بابویه، *من لا یحضره الفقیه*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۶۷. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، قم، مکتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۶۸. طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۶۹. طبرسی، فضل بن حسن، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، تهران، اسلامیة، ۱۳۹۰ ق.
۷۰. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
۷۱. طهرانی، آقابزرگ، *الدریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۳ ق.
۷۲. طوسی، محمد بن حسن، *الإقتصاد*، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۶ ق.
۷۳. طوسی، محمد بن حسن، *الخلاف*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۷۴. عسقلانی، احمد بن حجر، *الاصابة*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
۷۵. عسکری، انسیه و محسن رفعت، «بازخوانی و آسیب‌شناسی گونه‌ها و سبک‌های مقاتل امام حسین علیه السلام»، *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، سال ۱۱، ش ۳۸، بهار ۱۳۹۹، ص ۷۶ - ۴۷.

تحلیلی انتقادی بر روایت فتوای شریح قاضی بر قتل امام حسین علیه السلام □ ۱۲۹

۷۶. علم الهدی، شریف مرتضی، *رسائل الشریف المرتضی*، تقدیم السید أحمد الحسینی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.
۷۷. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تهران، المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.
۷۸. فتال نیشابوری، محمد بن احمد *روضه الواعظین*، قم، رضی، ۱۳۷۵ ش.
۷۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم، هجرت، ۱۴۰۹ ق.
۸۰. قاضی طباطبایی، محمدعلی، *تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء*، قم، بنیاد علمی فرهنگ شهید آیت الله طباطبایی، ۱۳۹۰ ش.
۸۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۸۸ ق.
۸۲. مادلونگ، ویلفرد، *جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله*، ترجمه احمد نمایی و دیگران، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۷ ش.
۸۳. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۸۴. محمدی نیک ری شهری، محمد، *شهادت نامه امام حسین علیه السلام بر پایه منابع معتبر*، قم، دار الحدیث، ۱۳۹۰ ش.
۸۵. مرسلوند، حسن، *زندگینامه رجال و مشاهیر ایران*، تهران، الهام، ۱۳۷۶ ش.
۸۶. مسعودی، أبو الحسن علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹ ق.
۸۷. مغربی، قاضی نعمان، *دعائم الإسلام*، تحقیق آصف فیضی، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۳۸۵ ق.
۸۸. مفید، محمد بن محمد، *الإرشاد*، تحقیق مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۸۹. منقری، نصر بن مزاحم، *وقعة صفین*، قم، مکتبه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۹۰. مهریزی، مهدی، «نقد متن (۱) (پیشینه تاریخی)»، *فصلنامه علوم حدیث*، ش ۲۶، زمستان ۱۳۸۱.
۹۱. موسوی اصفهانی، محمدباقر، *ثمرات الأنوار و مزامیر الأولیاء*، چاپ سنگی، بی تا.
۹۲. نجف آبادی، نعمت الله صالحی، *حدیث های خیالی*، تهران، کویر، ۱۳۸۲ ش.
۹۳. واقدی، محمد بن عمر، *کتاب الودعة*، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۹۴. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح، *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر، بی تا.
95. Fireston, Reuven, "Merit, mimesis, and martyrdom: aspects of Shiite meta historical exegesis on Abraham's sacrifice in light of Jewish, Christian, and Sunni Muslim tradition", *Journal of the American Academy of Religion*, 1, 1998.

